

## خانبا با طباطبائی نائینی

### منیت بشر چیست و آیا پس از مرگ باقیست ؟

#### بقا بدون هیچ وجدان

در قسمت پیش راجع بدو فرضیهٔ فناى مطلق و بقا با وجدان کنونی گفتگو کردیم و عدم امکان وقوع این دو امر را نشان دادیم و اینک بنظر سوم که بقا بدون هیچنوع وجدان باشد میپردازیم

#### عقل چیست

ولی پیش از ورود در این بحث باز یکبار دیگر لازمست یاد آور شویم که مفهوم وجدان نزد دانشمندان عبارت از درک قسمت بسیار محدودی از محدود و متناهی یعنی فقط درک آن حدیست که بحواس محدود بشر بیاید و قوای مدر که ناقص او را متأثر گرداند ، عبارت دیگر از محیط نا محدود و عوامل نامعدودی که ما را احاطه کرده است کم و بیش چیزی درک کردن و یاد آنرا در ذهن داشتن یعنی واجد خاطره آنها بودن را وجدان می نامیم و نتایج حاصله از مجموع مشاهدات ظاهری و مدرکات باطنی را عقل می شناسیم ، بطوری که میتوان وجدان و عقل هر کس را بامیزان مدرکات و تاثرات حواس ظاهری و باطنی و قدرت های فکری او اندازه گرفت و دانست که هر قدر مجموع قوای مدر که کسی کم و ناتوان باشد به همان اندازه مقدار وجدان و عقل او نیز کم و ناچیز خواهد بود

#### ترازوی عقل

چنانکه در پیش دیدیم کسی که کور و کر و مفلوج بدنیا آمده و از تنگنای

زندان تارک و ساکت خود قدم بیرون نهماده و امواج نور و صوت حواس و پرامتأثر نگردانده است تا از آنعوالم خبرهائی ادراک کند و خاطره آنها را به ذهن بسپارد و جدان و عقل اینکس مولود همان مدرکات حواس ناقص و کمکار اوست و بیای کسیکه درست برخلاف واجد کلیه حواس برونی و درونی و قدرت های فکری باشد نمی‌رسد و با او برابری نمیتواند

بنابراین چون هر موجودی دارای حس و شعور و ادراک خاص خودش میباشد، و جدان و عقل مناسب با قوای مدر که خود را دارد و دنیا را از دریچه حواس مخصوص خودش درک میکند و درمییابد

### واقعا ؟

اگر درست دقت کنیم و با دیده تحقیق و تدقیق بنگریم بخوبی متوجه میشویم که روی همین کره ناچیز خاکی که نقطه کوچک نامرئی در عالم کپکشان ما بیش نیست، هیچ ذره و هیچ موجودی از جاندار و بیجان یافت نمیشود که بدون درک و جدان باشد یعنی لذتش را از الم ادراک و بوظایف موجودیتش عمل نکند و واجد خون و ملتفت وجودش نباشد، جز اینکه همانطور که در پیش گفتیم طرز ادراک و فهم و در نتیجه جدان و عقل هر موجودی متناسب با طرز ساختمان طبیعی اوست بقسمیکه این جدان نه فقط در جماد و نبات و حیوان و انسان فرق میکند بلکه نزد هر طبقه و از آن بالاتر نزد هر فردی از افراد مخلوقات نیز اختلاف فاحشی پیدا میکند و حتی جدان و عقل یکفرد مشخص و منظور هم هیچ آنی نسبت بلحظه بیش یکسان نمی‌ماند چون نسبت بعوامل و حوادث محیط مرتباً تغییر و تحول مییابد

### همه عامل یا همه دیوانه

پس چون هیچ ذره‌ای از موجودات و هیچ آفریدهای از آفریدگان نمیتواند

بدون درك یا شعور و حس یا عقل و وجدان و یا هر اسمی که بشر روی آن بگذارد اصلا وجود داشته باشد تا بوظیفه خود که همان هستی و موجودیت است عمل کند، بنابر این سراسر جهان آفرینش را فقط و فقط يك چیز و يك موجود پر کرده و جای خالی و عدمی باقی نگذاشته است . همان کیفیتی که ما آنرا « هستی » یا « وجدان عمومی » مینامیم .

### عقل سنگ

تا چندی پیش همه کس یقین داشت جز بشر هیچ آفریده‌ای وجدان و عقل ندارد ، مثلا سنگ خارا و یا فولاد. ما لایم طبعش را از منفور تمیز نمیدهد و حال آنکه اکنون بدانش مسلم شده که فلزات هم غیر از خواص بی شماری که دارند خستگی و راحتی را نیز درك می کنند و همچنین دیگر عناصر جامد فیزیکی و شیمیائی از خود عشق یا نفرت بروز میدهند که در جای خود مفصلا در این خصوص شرح داده شده است .

### عقل فلزات

هزاران کیلو متر سیم فلزی حتی از سخت ترین فلزات مانند پلاتین بخوبی میتواند الکتریسته را از تمام ذرات وجودش که در طول این چند هزار کیلومتر پخش شده است عبور دهد همانطور که قوه بر قهرم بخوبی میدانند که از تمام ذرات این فلز بنظر ما ( آری فقط در چشم و درك ما ) اینقدر سخت و محکم میتواند بسهولت و در کمال راحتی عبور کند ، و حال آنکه از شیشه و یا از آن بهتر هوا که از کثرت رقت و لطافت اصلا بدید ما نمیآید ، همین الکتریسته با آن قوه نفوذش در محکمترین فلزات به هیچ وجه نمیتواند عبور کند و بمحض بر خورد با شیشه یا هوا با کمال عجز در برابر آن میماند، یعنی قوه برق شیشه یا هوا را از هر نوع فلز محکم ما

سخت تر و نفون ناپذیر تر مییابد .

## ایکاش

آیا میتوانید تصور کنید که اگر فرضاً قوه مدر که بشر قادر میبود غیر از امواج نور تموجات مثلاً الکتریسته و مغناطیس را نیز درک کند، چه عوالم مدهش و تماشائی برایش جلوه گر میشد؟ از جمله اینکه بایک حس یعنی با چشم کنونیش شیشه و هوا را صاف و رقیق و آهن و فلزات را کدر و کثیف میدید و باحس برق بینیش همان شیشه و هوا را از هر نوع فلزی تاریکتر و محکمتر ولی در عوض عموم فلزات را رقیق و زلال درک میکردسیم فلزی را که در هوا کشیده شده باشد باحس جدیدش مانند سوراخ دراز و باریک در جسم بی اندازه سخت و غیر قابل نفونی می پنداشت ، ماشین برق یکپارچه آتش بنظرش میرسید و آهن را مثل شعله دائمی و پرتو جاودانی برایش جلوه گر میکشت .

## چه جمادی؟

باز تا چندی پیش آهن و سنگ و نظائر آنها را جامد و بی حرکت یعنی غیر جاندار می دانستند و حال آنکه اکنون بخوبی میدانیم که دردل هر ذره ای از جمادات بنظر ما سرد و بیحرکت آتش فروزانی است که هرگز نمی میرد و حرکت و غوغای مدهشی که کندی و سستی نمی پذیرد .

## چه ادعای بیجا

حیف است که بشر نظر خود را اینقدر کوتاه و فکرش را این اندازه نارسا گرداند که جز برای وجود خود و تنی چند از بستگان معدودش ، برای هیچ موجودی شخصیت و عقل و وجدان یا بعبارت بهتر ، هستی و موجودیت فائل نشود یعنی در سراسر جهان بی پایان آفرینش ، عقل ، فهم ، شخصیت و وجدان را منحصر

بخود بداند .

### این دلخوشیهم که رفت

دانش بشر هر چه بیشتر رود این نکته بهتر شناخته میشود که از نظر هستی کلی مقام بشر نه فقط هیچگونه امتیاز و تفرقی بر سایر موجودات آفرینش ندارد بلکه هر ذره‌ای از ذرات بی‌شمار کائنات و هر موجودی از موجودات خلقت در جای خود مقامی ارجمند و شایسته و لازم دارد چون هستی و بود دارد و هیچ‌گونه فرق و تفاوتی بین آنها نمیتواند و نباید باشد .

### وجود در عدم

اینک که دیدیم کلیه ذرات عالم وجود چون هستی و موجودیت دارند وجدان و التفات نیز دارند یعنی در سراسر آفرینش جز هستی یا عبارت دیگر وجدان چیزی نیست، باید بدانیم که ادعای بقای بدون هیچگونه وجدان یا خواب ابدی بدون هیچنوع رویا و بیداری، محال و عیناً مانند ادعای بقا بدون هستی یا وجود در عدم است که جز گفتار بیهوده و بی‌لطفی مدعی چیزی نمیتواند باشد و غیر از این که زحمت گوینده و رنج شنونده را فراهم آورد نتیجه‌ای ندارد .

### تولد و مرگ

اکنون بقسمت چهارم یعنی فرضیه « بقا با وجدانی غیر از وجدان کنونی » و منیت خاک‌ی رسیده‌ایم ولی پیش از ورود در این بحث باید فرق بزرگ‌ترا که بشرین تولد و مرگ قائل است و اولیرا باخنده و انتظار استقبال میکند و بدومی با چشم وحشتناک و پرنفرت مینگرد، این فرق را از میان برداریم و ترس شدید وی را از مردن ناپود سازیم .

(بقیه دارد)